بررسی

درباره کتاب گذرراه‌های بدیل سوسیالیستی

کمال اطهاری

اریک آلین رایت (Erik Olin Wright)، جامعه‌شناس مارکسیست و رئیس پیشین انجمن جامعه‌شناسی آمریکا در بی اینلا به سرطان خون حاد در ۲۳ ژانویه ۲۰۱۹ در ۷۲ سالگی درگذشت. رایت در ایران برای جامعه‌شناسان و پژوهشگران رادیکال کاملا شناخته‌شده است. از آثار او سه کتاب «رویکردهایی به تحلیل طبقاتی»، «طبقه، بحران و دولت» و «فهم طبقه» و چندین مقاله و گفت‌وگو به زبان فارسی ترجمه شده است. حداقل دو پژوهش دکتری بالارزش نیز درباره نظریه طبقات وی نوشته شده و نویسندگان چندین اثر پژوهشی نیز (مانند کتاب «طبقه و کار در ایران» از نعمانی و بهداد) گوشه‌هایداند از اصول نظری وی در تحلیل طبقات در ایران بهره گیرند. زندگی‌نویسان رایت عنوان می‌کنند که وی از همان دوران دانشجویی در برکلی با برگزاری جهاندیشی دانشجویی «آرمان‌شهر و انقلاب»، طرح پژوهشی خود را انواع طراحی نهادی می‌نهاد قدرتی را که در هواخیزی دولوبلنه در جامعه مدنی ریشه دارد، توانمند کند تا تولید و توزیع کالاها و خدمات را هدایت کند؟ این برای حرکت در جهت جامعه‌ای که در آن توانسازی اجتماعی اصل بنیادین سازمانهدی اقتصاد است. جمعه صابری پیدا می‌کند؟ وقتی می‌گویم ایران تولید در مالکیت مشترک همه در جامعه است و نه دولت، از لحاظ نظری چه معنایی دارد؟ و در اینجا وظیفه مهم ما این نیست که بل شیوه‌نامه برای تحقق توانسازی اجتماعی در فعالیت اقتصادی تدوین کنیم، بلکه بردازش مجموعه‌ای از اصول است که بتواند به ما نشان دهد در جهت درست حرکت می‌کنیم. این وظیفه یک جهت‌نمای نظریه است. این جهت‌نما باید سه جهت اصلی را نشان دهد که با آشکال قدرت مورد بحث ما نشانه‌گذاری شده است:

• توانسازی اجتماعی درباره راه‌هایی که قدرت دولت در فعالیت‌های اقتصادی تاثیر می‌گذارد؛

• توانسازی اجتماعی درباره راه‌هایی که قدرت اقتصادی فعالیت‌های اقتصادی را شکل می‌دهد؛

• توانسازی اجتماعی اعمال قدرت مستقیم بر فعالیت‌های اقتصادی.

این سه وجه از توانسازی اجتماعی، مجموعه‌ای از قدرت‌ها را آشکار می‌کند که از طریق آنها قدرت اجتماعی می‌تواند به قدرت تخصیص منابع و کنترل بر تولید و توزیع کالاها و خدمات تبدیل شود؛ به همان‌گونه که در شکل زیر آمده است. در شکل، یکان‌ها نمایانگر تفوق یک قلمرو بر دیگری است. بدین‌ترتیب پیکان کشیده‌شده از قدرت اجتماعی به دولتی به این معناست که قدرت ریشه‌شده در جامعه مدنی، به‌طور مستقیم بر قدرت دولتی اعمال می‌شود. این شکل تنها گذرراه‌هایی را نشان می‌دهد که از طریق آنها قدرت اجتماعی عمل می‌کند. هریک از پیکان گذرراه در شکل دارای اهمیتی ویژه‌اند. در هرکدام از این گذرراه‌ها می‌توانیم آرایه‌ای از طرح‌های نهادی ساخت بنیدیم که ما را در جهت توانسازی بیشتر اجتماعی پیش ببرد. من تنظیم این طرح‌های نهادی را «دورنمای آرمان‌شهرهای واقعی» (envisioning real utopias) می‌نامم. آرمان‌شهر به این دلیل که دولتی هستند برای تنظیم طرح‌های نهادی معتبر.

گفت‌وگو با حمید شوکت به مناسبت انتشار کتاب «میعاد در دوزخ؛ زندگی سیاسی خلیل ملکی»

ملکی از شاه خواست شکاف پیش آمده پس از ۲۸ مرداد را عمیق‌تر نکند

حمیدرضا یوسفی

خلیل ملکی، یکی از فیگورهای مهم تاریخی سیاسی ایران است که چه قبل از انقلاب و چه پس از آن، صحبت درباره فعالیت سیاسی او بسیار است. او از اعضای ۵۳ نفر بود که در دوره پهلوی اول به زندان افتاد و پس از سقوط رضاشاه، به حزب توده پیوست و سپس در سال ۱۳۲۶ از این حزب جدا و به منتقد جدی سیاست‌های حزب توده تبدیل شد. برای ملکی سوسیالیسم بدون وجود دموکراتیک آن معنا نداشت و عدالت اجتماعی در کنار دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی اهمیت داشت. ملکی یکی از معدود کنشگران سیاسی در تاریخ معاصر ایران است که برداشت‌های مختلفی از سیاست‌ورزی او وجود دارد و همین امر ملکی را همچنان پس از گذشت بیش از ۵۰ سال از مرگ او، به چهره‌ای مهم و قابل بحث تبدیل کرده است. به‌تازگی کتابی از حمید شوکت با عنوان «میعاد در دوزخ» به فارسی منتشر شده است که به زندگی سیاسی خلیل ملکی می‌پردازد. به نظر شوکت «باید دید خلیل ملکی، آن‌گونه که می‌شناسیم، تا چه اندازه ملکی تاریخی و تا چه اندازه ملکی قهرمان‌سازی، ملکی اسطوره و افسانه است».

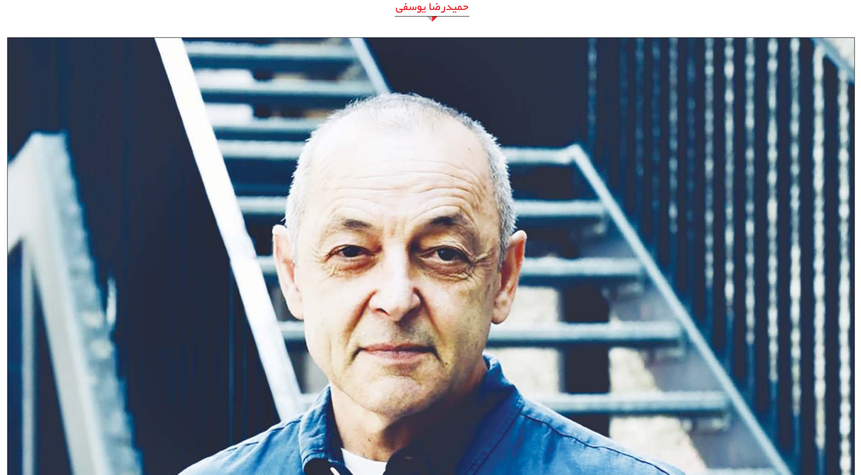

■ جمله‌ای از ملکی وجود دارد که می‌گوید «ما کمونیسم را انتخاب نکردیم. کمونیسم ما را انتخاب کرد». ملکی چگونه به کمونیسم و شاید دقیق‌تر «سوسیالیسم» روی آورد؟ آیا او از ابتدا به طور مشخص پیش از سفر به آلمان برای ادامه تحصیل تمایلات سوسیالیستی داشت؟

نشانه‌ای از اینکه ملکی پیش از رفتن به آلمان برای تحصیل در سال ۱۳۰۷ به سوسیالیسم گرایش داشته باشد، در دست نیست. او در سال‌های آغامتش در آلمان نیز اعتقادی به سوسیالیسم نداشت و برخلاف این گمان نادرست که در آنجا به جریان چپ گرویده بود، مدافع راست‌گرایان آلمان که از آنان به‌عنوان ملیون آن کشور نام می‌برد، بود؛ جریانی که در آستانه جنگ جهانی دوم به رویارویی با جریان چپ در آلمان برخاسته بود. ملکی در همین دوره هنگامی که شماری از دانشجویان ایرانی مخالف حکومت ایران بودند، مدافع اصلاحات آمرانه رضاشاه بود و او را به‌عنوان «پدر تاجدار» نام می‌برد.

■ خلیل ملکی پیش از آنکه به سوسیالیسم روی بیاورد، دارای کدام گرایش فکری بود؟ شما در کتاب خود به این موضوع اشاره می‌کنید که ملکی حتی در آلمان از تجدد آمرانه رضاشاه دفاع می‌کند. آیا ملکی گرایش ناسیونالیستی داشت و در آلمان به حلقه فکری برلین نزدیک بود؟

ملکی پیش از رفتن به آلمان مدافع رضاشاه بود. او پیش از پادشاهی رضاشاه هنگامی که سردار سپه نامیده می‌شد، در تلگرافی به ستایش از او برخاست و از اصلاحات او و تلاشی که برای سرکوب «قوای یاغیان مفسد مرکز» در پیش گرفته بود، یاد کرد.

■ ملکی مدافع سلطنت رضاشاه و به‌نوعی پروژه مدرنیزاسیون پهلوی بود و از طریق بوروسیه دولتی برای ادامه تحصیل راهی آلمان شد؛ ولی بعد در دسامبر سال ۱۳۱۶ دستگیر شد و به زندان افتاد. ملکی چرا و چگونه از مدافع رضاشاه به مخالف سیاست‌های او تبدیل شد؟

در این زمینه آگاهی چندانی در دست نیست. همین‌قدر می‌دانیم که او در بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۰ مدتی با روزنامه عراق که در اراک منتشر می‌شد، همکاری می‌کرد. این روزنامه که به مدیریت سیدباقر موسوی منتشر می‌شد، از رضاشاه به‌عنوان «نابغه شهیر شرق» نام برده و خواستار مدیتی بود که روح حیاتمردی و دیانت در آن حفظ شده باشد. چنین به نظر می‌رسد که ملکی در این دوره به نوعی از نامنویالیسم و با برخی از ارزش‌های بومی و دینی گرایش پیدا کرده بود.

■ ملکی در ایران جگوبه به حلقه کوچکی از دانشجویان چپ‌گرای ایرانی به رهبری تقی ارانی نزدیک شد و این نزدیکی چگونه اتفاق افتاد؟ آیا او پیش‌تر در آلمان با تقی ارانی و فرقه جمهوری انقلابی ایران در تماس بود؟

بنا بر اسناد وزارت خارجه آلمان و خاطراتی که از ملکی در دست داریم، می‌توان گفت که آشنایی او با تقی ارانی در آلمان انجام گرفته بود؛ اما هیچ نشانه‌ای از اینکه ملکی در آلمان با فرقه جمهوری انقلابی ایران همکاری کرده باشد، در دست نیست. او در این دوره مخالف دانشجویان چپ‌گرای ایرانی در برلین بود. درباره چگونگی همکاری او با ارانی و کوشه ۵۳ نفر چیز زیادی نمی‌دانیم؛ جز اینکه او در جلسه‌ای که هفته‌ای یک بار در منزل ارانی برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد.

■ ملکی در سال ۱۳۱۶ از اعضای گروه ۵۳ نفری بود که به دلیل گرایش مارکسیستی به زندان افتادند. ملکی در این دوره چه فهم مشخصی از مارکسیسم داشت؟

بنا بر خاطرات ملکی، او هنگامی که به اتهام عضویت در گروه ۵۳ نفر بازداشت شد، از مارکسیسم درک مشخصی نداشت. آگاهی او در این زمینه به شرکت در جلسات هفتگی منزل ارانی خلاصه می‌شد؛ جلساتی که محور اصلی آن گفت‌وگو درباره مسائلی مربوط به ماتریالیسم بود.

■ پس از سقوط رضاشاه و آزادی ملکی از زندان، در فضای سیاسی این دوره که امکان کنشگری سیاسی وجود داشت، ملکی چه نقشی در تاسیس حزب توده ایران داشت؟

چنان‌که از خاطرات ملکی برمی‌آید، او تجربه تلخی از دوران زندان قصر داشت. تجربه‌ای تلخ از همکاری با کسانی که برخی از آنان در شمار بنیان‌گذاران حزب توده ایران شدند. بر اساس این تصمیم گرفته بود پس از آزادی از زندان هیچ‌گونه همکاری با آنها نداشته باشد. به این دلیل هنگامی که حزب توده تشکیل شد، از عضویت در آن خودداری کرد؛ اما پس از چندی تغییر عقیده داد و به آن حزب پیوست.

■ در موضوع واگذاری نفت شمال در درون حزب توده، ملکی چه موضعی داشت؟ آیا موضع ملکی به افرادی مانند طبری نزدیک بود که اعتقاد داشت چون نفت جنوب در اختیار انگلیس است، باید نفت شمال هم در اختیار شوروی باشد؟

موضع ملکی درباره امتیاز نفت شمال همان موضع حزب توده بود. ملکی پس مقاله «جنگ‌ایران‌وانگریز احسان طبری در این زمینه که واکنش تندی برانگیخته بود، به دفاع از او و اینکه آذربایجان حریم امنیت شوروی است، پرداخت. او فرانتر از این به دفاع از ادامه حضور نیروهای ارتش سرخ که قسمتی از کشور را در اشغال داشتند، دست زد. ملکی در مقاله‌ای که با عنوان «سرباز سرخ» در نامه رهبر، ارگان حزب توده توده منتشر شد، با اشاره به حضور حقوقی‌دار از سربازان ارتش شوروی در جریان تظاهراتی در تهران نوشت: جزا عده‌ای این مسئله را برجسته کرده‌اند و افزود: «آنهایی که در سایه سرنیزه ارتش سرخ آزادی پیدا نموده و از آزادی سوءاستفاده می‌کنند، از پیداشدن چند سرباز ارتش سرخ خیلی به ظاهر رمیده‌اند».

■ در تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان در حزب توده اختلاف‌هایی شکل گرفت. ملکی در درون این اختلاف‌ها چه جایگاهی داشت؟

موضع رسمی حزب توده دفاع از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان بود. ملکی نیز از این سیاست پیروی می‌کرد. هرچند رهبران حزب در نامه محرمانه‌ای به حزب کمونیست شوروی مخالفت خود را با تشکیل فرقه دموکرات اعلام داشتند و آن را صمه‌ای جدی به اعتبار شوروی‌ها در ایران تلقی کرده بودند. در همین ماجرا، ملکی در مقام عضو کمیسیون تفتیش حزب به کمیته تفتیش سفر کرد. او در این سفر به انتقاد از سیاست رهبران فرقه در آذربایجان برخاست و سیاستی را که در پیش گرفته بودند، مورد انتقاد قرار داد. هرچند در بازگشت به تهران مقاله‌ای در نامه رهبر، ارگان حزب توده، در دفاع از فرقه دموکرات نوشت؛ اما آنچه در آذربایجان جریان داشت، سرانجام به یکی از دلایل اصلی او در جدایی از حزب توده ایران منجر شد.

■ ملکی در سال ۱۳۲۶ از حزب توده جدا شد. آیا نقد ملکی به انترناسیونال سوم و استیلای اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بر اساس چپ مبنای نظری داشت؟ برای مثال برپایه کمونیسم اروپایی و گرایش‌های چپ اروپایی منتقد شوروی بود؟

ملکی هنگام جدایی از حزب توده انتقادی به شوروی یا انترناسیونال سوم که به اینکار لنین پایه‌گذاری شده بود، نداشت. او از ابتدا، مدافع ایدئولوژی و برنامه حزب توده بود. انتقاد او بیشتر به شماری از رهبران حزب و سیاستی بود که در به‌عقب‌انداختن کنکره حزب و خودداری از برگزاری آن در پیش گرفته بودند.

■ به نظر شما انتخاب ملکی از حزب توده در آن مقطع زمانی درست بود؟ و این انتخاب به ضعف حزب توده به‌عنوان یک نیروی اپوزیسیون مثلا در برابر دربار منجر نمی‌شد؟ از نظر ملکی چه امکانی برای اصلاح رویه‌های موجود در حزب توده وجود نداشت؟

برنامه ملکی و یارانش در جریان انشعاب از حزب توده ایران، تشکیل سازمانی به نام جمعیت سوسیالیست توده ایران بود. شوروی انشعاب را به‌عنوان اقدامی که به تحریک امپریالیسم انجام گرفته بود، محکوم کرد. همین مسئله باعث شد ملکی از تشکل جمعیت سوسیالیست توده ایران چشم بپوشد. این را نیز نباید ناگفته گذاشت که آنها در اعلامیه انشعاب بر این نکته پای فشرده بودند که قصد ایجاد تشکیلاتی در برابر حزب توده را ندارند و نمی‌خواهند با جریان چپ فعالیتی سیاسی را دنبال کنند که به ضعف حزب توده و سود دربار منجر شود. در واقع همین سیاست تحت‌الوصیه او و یارانش بود که باعث شد انشعاب از همان آغاز با قبال چندانی روبه‌رو نشود. آنچه به مسئله امکان اصلاح حزب توده مربوط می‌شد نیز در معنایی از همین دست بود. انشعاب‌گران از سویی ایدئولوژی حزب توده را می‌پذیرفتند. از شوروی به‌عنوان کشوری سوسیالیستی و مدافع زحمتکشان جهان نام می‌بردند و از سوی دیگر اشکال حزب توده را به انتقادهای شخصی نسبت به رهبران حزب فرومی‌کاستند. ایراد اصلی آنها این بود که رهبری حزب از برگزاری کنکره حزبی خودداری می‌کرد. این ادعا، ادعایی درست بود؛ اما اینکه تا چه اندازه دلیل کافی برای انشعاب در حزب به شمار می‌آمد، جای بحث و گفت‌وگو داشت. ملکی و یارانش تلاش کافی برای کنارگذاشتن فکر و اندیشه حزب توده و برشمردن قاطع با شوروی را نیافتند. همین سبب شد تا نظریه ایجاد تشکیلاتی دیگر در قالب یک جریان مستقل از سوسیالیسم روسی را به ارکان یکباره در واقع تاریخی سیاسی نظریه ایجاد حزبی را که بر اساس سوسیالیسم ملکی باشد.

■ بسیاری از مارکسیست‌های اروپایی برای نمونه نیکوس پولازانس در نقد دیکتاتوری پرولتاریا از مفهوم «سوسیالیسم دموکراتیک» استفاده می‌کنند. در تاریخ سیاسی ایران هم نام خلیل ملکی با سوسیالیسم دموکراتیک گره خورده است؛ ملکی چه برداشتی از سوسیالیسم دموکراتیک داشت؟ آیا برای ملکی سوسیالیسم دموکراتیک یعنی نقد شیوه‌های غیردموکراتیک سوسیالیسم مانند استالینیسم، یا چیزی بیشتر از آن است؟

در دیدگاه ملکی از هنگام انشعاب در حزب توده ایران تا تشکیل جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی که در واپسین سال‌های دهه ۱۳۳۰ رخ داد، تحولی روبه‌رو هستیم که نباید نادیده انگاشت. او هنگام انشعاب همچنان مدافع بروپاگرس استالین و شوروی بود. نقد او به استالینیسم چند سالی پس از جدایی از حزب توده انجام گرفت؛ هنگامی که شوروی را همچنان کشوری سوسیالیستی می‌دانست؛ نوعی از سوسیالیسم که به کمان ملکی دچار بوروکراسی شده بود. ملکی بعدها رفته‌رفته به اهمیت سوسیالیسم دموکراتیک پی برد و به دفاع از سوسیال‌دموکراسی که در اروپای غربی رواج داشت، پرداخت. او در این زمینه دست به انتشار آثاری زد و مدافع نظریه‌ای شد که در آن روزگار در ایران نمونه‌وار برای دیدار با شاه را پذیرفت. او در دیدار سه‌ساعته خود با شاه بدون پرده‌پوشی دشواری‌های کشور را با محمدرضا شاه در میان گذاشت و از او خواست شکافی را که پس از ۲۸ مرداد پیش آمده بود، عمیق‌تر نکند. شاه در مقابل فکت اگر مردم کسانی مانند الهیار صالح یا کریم سنجابی را می‌خواهند، او دارای اختیارات قانونی است و مانعی برای این کار نمی‌بیند. به شرط آنکه جبهه ملی موضع خود را درباره قانون اساسی و جایگاه مقام سلطنت از سویی و موضع خود را در برابر حزب توده از سوی دیگر روشن کند. به گفته ملکی او این پیشنهاد را با سران جبهه ملی در میان گذاشت، اما به گفته ملکی آنها همچنان در سنگر «منفی‌بافی» باقی ماندند؛ چراکه می‌خواستند «محبوب‌القلوب» باقی بمانند. چنین شد که با وجود هشدار او، جبهه ملی بار دیگر فرصتی را که در گذشته‌ای نه‌چندان دور، در دوران زمامداری دوساله نیروی برای دخالتی سازنده در سرنوشت کشور فراهم شده بود، از دست داد.

■ در جریان روی‌کارآمدن دولت «علی امینی» در اوایل دهه ۴۰، ملکی سیاست نیروهای نهضت ملی در مواجهه با دولت امینی را مورد انتقاد قرار داد. دلیل حمایت ملکی از دولت امینی چه بود؟ چرا ملکی برخلاف جبهه ملی دوم و جریان‌های چپ، فکر می‌کرد درگیری میان دربار و دولت امینی چی است؟

ملکی زماماداری امینی را که در اردیبهشت ۱۳۴۰ آغاز شده بود، زمینه مناسبی برای دخالت در سرنوشت کشور و شرکت اپوزیسیون در تحولات آینده می‌دانست. او با وجود انتقاداتی که به امینی داشت، از جبهه ملی می‌خواست به امینی فرصتی بدهد تا به وعده‌هایش برای انجام اصلاحات و مبارزه با فساد دستگاه اداری واقعیت ببخشد. می‌گفت پشتیبانی از دولت امینی را نباید سازش نامطروح سیاسی تلقی کرد. می‌گفت نیروهای مترقی جامعه در شرایطی نیستند که بتوانند جانشین او شوند. ازاین‌رو مبارزه با دولت امینی پیامدی جز قدرت‌گرفتن دربار و نیروهایی که مخالف آزادی‌های سیاسی و اصلاحات هستند، به بار نخواهد آورد؛ اما جبهه ملی بی‌اعتنا به چنین نظریه‌ای، جز ایجاد مانع بر سر راه امینی کار دیگری از پیش نبرد. سیاستی که سرانجام از آنجا که به نفش مضبوط مربوط می‌شد، راه سقوط دولت امینی را هموار ساخت. این در ذات جبهه ملی بود که همواره به نام آغاز کرد و همواره هنگامی که فضایی برای اصلاحات فراهم شد، فرصت هر اصلاحی را بر باد داد.

■ ملکی جبهه ملی سوسیالیستی درباره برآمدن نیروهای اسلامی در وقایع خرداد ۴۲ داشت؟

ملکی در جریان رویداد خرداد ۱۳۴۲ درآمدن ایران نبود. او سه ماه پیش از آن کشور را ترک کرده بود و برای مداوای بیماری قلبی خود به اتریش سفر کرده بود. ملکی از بیمارستان نامه‌ای را خطاب به اعضای جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی دیکته کرد که مضمون آن مخالفت با آن رویداد و نقش روحانیت در آن بود. او که پیش‌تر نقش روحانیانی مانند آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله زنجانی را در تحولات سیاسی کشور ستوده بود، در داوری درباره رویداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به انتقاد از آن پرداخت و نقش روحانیت را نقش عقب‌گرا نامید. او براساس این باور بر ضرورت تدوین تز از جامعه سوسیالیست‌ها که مطالع از رویداد ۱۵ خرداد برخاسته بود، پرداخت.

■ به گفته تورج اتابکی و بروانت آبراهیمان (شاید بیشتر در نقد چهرای از ملکی که کاتوزیان آن را ترسیم می‌کند)، در سال‌های گذشته، «کرایش‌هایی برای قهرمان‌سازی و اسطوره‌سازی از ملکی شکل گرفته‌اند». نظر شما چیست؟

داوری درباره نقش و جایگاه شخصیت‌های سیاسی در تاریخ با آنچه قهرمان‌سازی و اسطوره‌سازی از ملکی نامیده‌اید، بدیده تازه‌ای نیست. ملکی به همان اندازه که پیش از انقلاب چهره‌ای سازشکار و چه بسا خائن و عامل بیگانه شناخته می‌شد، اکنون به شخصیتی بدل شده است که گویی از آغاز تا پایان راه و روش اصولی در پیش گرفته بود. دراین‌میان پرسشی را نادیده انگاشته‌ایم و آن اینکه داوری ما درباره جایگاه او تا چه اندازه بر داده‌های تاریخی استوار است و چه ریشه در فکر و اندیشه ملکی و آثاری دارد که از او بر جای مانده است و تا چه اندازه جز این است؟ باید دید ملکی، آن‌گونه که می‌شناسیم، تا چه اندازه ملکی تاریخی و تا چه اندازه ملکی قهرمان‌سازی، ملکی اسطوره و افسانه است. من در جریان نوشتن کتاب میعاد در دوزخ به این نتیجه رسیده که شناخت ما از ملکی شناختی یک‌سویه است و تصور همه‌جانبه‌ای از او در دست نداریم. اگر از این منظر به زندگی سیاسی او بنگریم، باید بکوشم که ملکی برای ما بیگانه‌ای آشناست؛ مفهومی که در پیش‌گفتار کتاب نیز به آن پرداخته‌ام.

پی‌نوشت‌ها

۱- خلیل ملکی، «سرباز سرخ»، نامه رهبر، شماره ۴۲۷، جمعه ۳ آذر ۱۳۲۳. ۲.

۲- محمد مصدق، خاطرات و تألمات (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۵۸)، ص. ۶۶۰.

داشت، همچنان بر این باور بود که باید از مصدق حمایت کرد حتی تا «جهنم»؟

رویکرد ملکی به دوران زماماداری مصدق رویکردی دوگانه بود. او سیاست مصدق را در رویارویی با انگلستان در مسئله نفت، سیاستی اصولی می‌دانست و به این معنا مدافع جدی سیاستی بود که مصدق در زمینه سیاست خارجی در پیش گرفته بود اما در عرصه سیاست داخلی انتقادهایی به او داشت. ملکی خواستار آن بود که مصدق دست به اصلاحات عمیق اجتماعی بزند؛ به رویارویی با زمین‌داران همتا بخشید. گزینشگی که راهش را به شناخت از سویی و موضع خود را در برابر حزب توده از سوی دیگر روشن کند. به گفته ملکی او این پیشنهاد را با سران جبهه ملی در میان گذاشت، اما به گفته ملکی آنها همچنان در سنگر «منفی‌بافی» باقی ماندند؛ چراکه می‌خواستند «محبوب‌القلوب» باقی بمانند. چنین شد که با وجود هشدار او، جبهه ملی بار دیگر فرصتی را که در گذشته‌ای نه‌چندان دور، در دوران زماماداری امینی برای دخالتی سازنده در سرنوشت کشور فراهم شده بود، از دست داد.

■ در نهضت ملی دهه ۳۰، ملکی با اسدالله علم دیدارهایی داشت. موضوع این دیدارها چه بود؟ و چرا ملکی نه‌فقط دیدار با علَم، بلکه دیدار با شاه را هم بذیرفت؟ چه از دیدار با شاه، ملکی از سوی مخالفانش دچار «اعمال حکومت» معرفی شد. استراتژی ملکی در این مقطع برای ارتباط با دربار چه بود؟

با سقوط دولت امینی در تیر ۱۳۴۱ و اندکی بعد روی‌کارآمدن علَم، بار دیگر امکانی فراهم آمده بود تا جبهه ملی نقش فعالی در سیاست کشور برعهده بگیرد. رهبران جبهه جون در دوران زماماداری امینی این بار نیز چنین فرصتی را از کف نهادند. ملکی با آگاهی از تحولاتی که جریان داشت، جدی‌تر و تجربه نجات دهد؛ دهه آنکه دیکتاتوری دهه ۱۳۰۱ تکرار همان الگوهای به‌اصطلاح نوسازی حکومت «جبارت و خودکامگی» در ایران است. در مقابل بر این باور است که دولت پهلوی از اگار الگوی از کرد و مسیر ملت‌سازی ارتقا می‌کرد که با تعلیق حضوت مشروطه، یکپارچگی در زبان، قانون، مذهب، آموزش‌وپرورش و حتی لباس را به زور تحمیل می‌کرد.

فصل ۴، تحت عنوان «حلقه‌های کمشده روشنفکری»، نقد اروپاگرایی و توجه مدرنیته» بر دو متفکر متمرکز است و به بررسی آثار کمتر مطالعه‌شده آنها در دهه‌های ۱۳۰۰-۱۳۲۰ به‌عنوان بل روشنفکری میان ملی‌گرایی خام و چندوجهی دوران مشروطیت و گفتارهای ملی‌گرایی افراطی و ضدغربی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ می‌پردازد. به زعم متین‌عسگری احمد کسروی، متفکر ملی‌گرای این بین دو جنگ جهانی است که انتقاد او از «اروپاگرایی» به مثابه تقلید از تمدن بوچالیگر و جادی مدرن اروپایی، به اندازه قاطع مورد توجه قرار نگرفته است. کسروی از دیگاه او یک دیکتاتوری مدرن در دهه ۱۳۰۱ تمرکز دارد. در این فصل نویسنده دو تبیین متداول از برآمدن دیکتاتوری رضاشاه را رد می‌کند. نخست آنکه ایران در دهه ۱۳۰۰ به یک مرد قدرتمند و قوی نیاز داشت تا کشور را از خلاء بیگانگان، هرج‌ومرج و تجزیه نجات دهد؛ دوم آنکه دیکتاتوری دهه ۱۳۰۱ تکرار همان الگوهای به‌اصطلاح نوسازی حکومت «جبارت و خودکامگی» در ایران است. در مقابل بر این باور است که دولت پهلوی از اگار الگوی از کرد و مسیر ملت‌سازی ارتقا می‌کرد که با تعلیق حضوت مشروطه، یکپارچگی در زبان، قانون، مذهب، آموزش‌وپرورش و حتی لباس را به زور تحمیل می‌کرد.

هم شرقی، هم غربی؛ تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی

افشین متین‌عسگری

ترجمه: حسن فشارکی

ناشر: شیرازه کتاب ما

قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

مروری بر کتاب «هم شرقی، هم غربی؛ تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی» اثر افشین متین‌عسگری

ساختار روشنفکری ایران بین دو انقلاب

اولین جریان‌های روشنفکری در ایران مدرن، در عهد قاجار و پس از شکست‌های ایران از روسیه در ابتدای قرن هجدهم‌میلادی و آگاهی و تلاش برای رفع علل عقب‌ماندگی شکل گرفت. تاکنون چندین پژوهش دامنه‌دار درباره تاریخ روشنفکری ایران در چارچوب مدرنیته انجام شده است. در میان پژوهشگرانی که به جوانب و نحله‌های مختلف روشنفکری در تاریخ معاصر ایران پرداخته‌اند، می‌توان از سعید آبراهامیان، یرواند آبراهامیان، حمید دباشی، مهرزاد بروجردی، علی قیصری، نکین نبوی، علی میرسپاسی، فرزین وحدت و محمد توکلی‌طرقی نام برد. پژوهشی جدید در این زمینه که بر پایه تکمیل و نقد آثار قبلی انجام گرفته، اثری است به قلم افشین متین‌عسگری با عنوان «هم شرقی، هم غربی؛ تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی» که در سال ۲۰۱۸ توسط انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر شده است. این کتاب به‌تازگی توسط حسن فشارکی به همت انتشارات «شیرازه کتاب ما» ترجمه و منتشر شده است. متین‌عسگری استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس‌آنجلس است. او مقالات و کتاب‌های متعددی درباره سیاست ایران در قرن بیستم میلادی نوشته است. پیش از این، در سال ۱۳۷۸، کتاب ارزشمند «کنفدراسیون: تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۵۷-۱۳۳۲» که در واقع رساله دکترای متین‌عسگری در دانشگاه کالیفرنیا است، با ترجمه ارسطو آذری و توسط انتشارات شیرازه منتشر شده است.

کتاب «هم شرقی، هم غربی؛ تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی» دربارهٔ ساختارهای روشنفکرانه مدرنیته ایرانی در قرن بیستم تا پایان دهه ۱۳۵۰ شمسی است. این کتاب نوعی تاریخ روشنفکری است که به متفکران بانفوذ و روابط فکری آنان با یکدیگر می‌پردازد. به گفته متین‌عسگری در مقدمه کتاب، تاریخ‌نگاری روشنفکری ایران رشته دانشگاهی جدیدی محسوب می‌شود که پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایجاد شد. «رشته تاریخ‌نگاری روشنفکری ایران، به چند دخالت بیگانگان، هرج‌ومرج و تجزیه نجات دهد؛ دوم آنکه دیکتاتوری دهه ۱۳۰۱ تکرار همان الگوهای به‌اصطلاح نوسازی حکومت «جبارت و خودکامگی» در ایران است. در مقابل بر این باور است که دولت پهلوی از اگار الگوی از کرد و مسیر ملت‌سازی ارتقا می‌کرد که با تعلیق حضوت مشروطه، یکپارچگی در زبان، قانون، مذهب، آموزش‌وپرورش و حتی لباس را به زور تحمیل می‌کرد.

فصل ۳، «تخریب مشروطه‌خواهی، روشنفکران به‌مثابه ابزار دیکتاتوری مدرن»، بر نقش نخبگان می‌گردد بر برآمدن رضاخان به عنوان مرد قدرتمند و تبدیل سلطنت او به یک دیکتاتوری مدرن در دهه ۱۳۰۱ تمرکز دارد. در این فصل نویسنده دو تبیین متداول از برآمدن دیکتاتوری رضاشاه را رد می‌کند. نخست آنکه ایران در دهه ۱۳۰۰ به یک مرد قدرتمند و قوی نیاز داشت تا کشور را از خلاء بیگانگی، هرج‌ومرج و تجزیه نجات دهد. تبیین دوم آنکه دیکتاتوری دهه ۱۳۰۱ تکرار همان الگوهای به‌اصطلاح نوسازی حکومت «جبارت و خودکامگی» در ایران است. در مقابل بر این باور است که دولت پهلوی از اگار الگوی از کرد و مسیر ملت‌سازی ارتقا می‌کرد که با تعلیق حضوت مشروطه، یکپارچگی در زبان، قانون، مذهب، آموزش‌وپرورش و حتی لباس را به زور تحمیل می‌کرد.

فصل ۵، «پرهه هژمونی سوسیالیسم در میانه قرن بیستم»، تاثیر سوسیالیسم سبک شوروی را بر تاریخ روشنفکری ایران بررسی می‌کند. این فصل با استفاده از مآخذ شناخته‌شده و هنجمین منابع جدید در دسترس توضیح می‌دهد که چگونه کمونیست‌ها موفق‌ترین حزب سیاسی ایران (حزب توده) را که میراث ایدئولوژیک و سیاسی‌اش عمیقا هم متفاه شاهنشاهی و هم مخالفان آن را در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تحت تاثیر قرار داد، پی افکندند. با گسست از تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه و متنی بر جنگ سرد، نویسنده بر این باور است که باید استنتاجی سخت‌تر توجه بیش از هر جزء میون جاذبه‌ای بود که جهان‌بینی و برنامه اصلاحات اجتماعی آن برای روشنفکران طبقه متوسط و تحول‌خواهی جذاب داشت.

فصل ۶، «سلطنت انقلابی: تنقیح سیاسی و مارکسیسم اسلامی»، به کنکاش در شکل‌گیری سه گفتار ایدئولوژیک رقیب برای کسب هژمونی بر فرهنگ سیاسی ایران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ می‌پردازد. این فصل همچنین توضیح می‌دهد که کوچنه هر سه این نحله‌های ایدئولوژیک پاسخ‌هایی بودند به چالش مسلط بین‌المللی زمانه یعنی رویارویی جهان‌سومی از مارکسیسم. تحت انقلاب ملت و ملت به توسط یک ایدئولوژی رسمی سلطنت انقلابی توجیه و عمدتا با گفتارهای سنتی و سخنرانی‌های شاه تبیین می‌شد و رهنمودهای برای طرح‌ریزی فرهنگی می‌گیرا از طریق نظام تربیتی تحت نظر دولت و رسانه‌های عمومی ارائه می‌داد. تلاش‌های ملی‌گرایانه که در (۱۳۲۷) باسخی «لیبرالی» بود به جای مطالعه‌ای از تحولاتی که در محدودیت‌های آزادی مطالعه مورد بررسی قرار گرفت، در دوره مدرنیته ایران شده، به دلایل ایدئولوژیک، بی‌توجه به نقش سوسیالیسم و کمونیست‌ها به فرهنگ سیاسی معاصر و به‌طورکلی مدرنیته می‌دانند و خود در اکثر فصل‌های کتاب تلاش می‌کند شواهد ابعاد مهم بنادین مدرنیته ایرانی را به‌ویژه در حوزه روشنفکری نشان دهد. البته در مقدمه، او تاکید می‌کند که این کتاب تنفی بر جریان چپ نیز هست؛ بدون آنکه به آن با دید تحقیر برود یا منکر اهمیت سهم مهم آن به تاریخ روشنفکری ایران مدرن باشد.

فصل ۱، «تناریاسی مدرنیته آمرانه: الگوی روسی- عثمانی» بحث کلی کتاب را برای مورد خاص مدرنیته ایران، از طریق جاستن دریافت‌های تاریخ‌نگاری مرسوم ایران «بیناسدرن» مطرح می‌کند. من مبحث تداوم بی‌وقفه در «تاریخ ایرانی» را رد می‌کند و به‌جای آن تمایزی قاطع و روشن بین این همانه مدرنیته دولت-ملت مدرن و تاریخ بیناسدرن ایران را به‌مثابه یک امپراتوری می‌نشاند. که از طریق آن ایدئولوژی سنگر کرد. این کتاب